

شباهت‌های خلافت و امامت از نگاه آیات و روایات

سید ابوالفضل کاظمی^۱

سید علی جعفریان^۲

چکیده

قرآن کریم نسبت به انسان خطاباتی گوناگون دارد. برخی آیات اشاره به مقام خلافت و برخی دیگر مشیر به امامت است. شناخت هر کدام از این مقامات و معرفت به تفاوت‌ها و شباهت‌ها، در هندسه معرفتی انسان از دین، جایگاه خدا در زمین و وظیفه مردم در برابر امام و خلیفه الهی نقشی بسزا دارد. اکنون پرسش اصلی این جستار آن است که شباهت‌های میان خلافت و امامت با توجه به آیات قرآن و روایات ائمه اطهار، چیست؟ برای تبیین این مسئله با روش توصیفی-تحلیلی به شباهت‌های امامت با خلافت پرداخته شده است. نتیجه آنکه رابطه منطقی این دو مفهوم عموم و خصوص مطلق است و همه ائمه شیعه امام و خلیفه الهی هستند؛ زیرا مقام امامت قله مقام خلافت است.

کلیدواژه‌ها

امامت الهی، خلافت الهی، خلیفه، خلیفه‌الله، مستخلف عنه.

۱. فارغ التحصیل کلام اسلامی، مدرسه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول).

۲. فارغ التحصیل کلام اسلامی، مدرسه عالی نواب، مشهد مقدس، alikhayrabadi@gmail.com.

مقدمه

خداوند در زمین الگوهای قرار داده است تا مانند چراغی پر فروغ بتوانند مراتب کمال را به انسان نشان دهند و به طاعت و تقرب حق که هدف اصلی خلقت است نائل آیند. این الگوها امام و خلفایی هست که خداوند در قرآن بدان اشاره کرده است. بنابراین خلافت و امامت یکی از مباحث بنیادین حوزه معرفتی بشر محسوب می‌شود؛ چراکه در سایه این بحث جایگاه بشر شناخته می‌شود و انسان‌ها مسیر خودشان را بازیابی نموده و در آن به حرکت و تلاش خود ادامه می‌دهند. از این‌رو شناخت جایگاه امامت و خلافت به شناخت جایگاه انسان، دین، خدا و وظیفه مردم در مقابل امام و خلیفه کمک خواهد کرد. عدم تبیین صحیح امامت در هندسه معرفتی بشر و نیز خلط مفاهیمی از قبیل امامت و خلافت و مقایسه و کشف نقاط اختلاف و شباهت این دو بحث اساسی، ضرورت این تحقیق را آشکارتر می‌سازد.

هدف از این مسئله تعیین جایگاه این دو مفهوم در نظام هستی، کشف روابط بین این دو مسئله اعتقادی و شناساندن قدر و منزلت ائمه، با توجه به آیات قرآن کریم است.

تحقیق پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی و با ابزار کتابخانه به دنبال این پرسش است که رابط میان خلافت و امامت با توجه به آیات قرآن کریم چگونه است؟

با توجه به جستجوهای فراوان که نویسنده در این مسئله انجام داده است، تحقیق یا مقاله ای مستقل با این ویژگی‌ها به رشته تحریر در نیامده است هر چند در کتب کلامی، عقیدتی به صورت پراکنده مباحثی حول این محور مطرح شده است. به عنوان نمونه کتابی با عنوان «خلافت و امامت در نهج البلاغه» و مقالاتی تحت عنوان «مقایسه نظریه خلافت انسان در قرآن و انسان کارگزار در اندیشه جان لاک» و «جایگاه سیاست و نظریه خلافت الهی در طبقه‌بندی علمی و اندیشه صدر المتالیهین» وجود دارد.

این پژوهش در بردارنده سه بخش اصلی است: بررسی مفاهیم خلافت و امامت؛ شباهت‌های این دو مفهوم؛ و بررسی تفاوت‌های میان آن دو ذکر. در پایان مقاله نتیجه بیان شده است.

مفهوم شناسی خلافت

الف: مفهوم لغوی

خلافت در لغت، به معنای امارت و پیشوایی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹۹).

معنای دیگر واژه خلیفه، جانشین است (فراهیدی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۲۰).

خلافت به معنای نیابت و جانشینی است، چه آن شخصی که از او نیابت شده است، غائب باشد چه مرده باشد و چه ناتوان باشد و چه به خاطر بزرگداشت و تکریم او، نائب و جانشینش شده باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۴)

«کسی که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جمع کلمه خلیفه، "خلائف" است "الخلافة" به معنای پادشاهی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۱۰).

خلیفه، فعلیه به معنای فاعل است نه به معنای مفعول، خلیفه یعنی جانشینی سابق، نه کسی که ملحق به دیگری است و پس از او بر جای وی می‌نشیند گرچه برخی چنین پنداری را ارائه کرده‌اند (جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۸).

برای خلیفه معانی مانند جانشین، شاه‌شاهان، پادشاه بزرگ، امپراتور، سلطان بزرگ، امارت، حکومت، امامت و پیشوایی ذکر شده است (افرام البستانی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۵۳۳؛ سیاح، ۱۳۳۰، ج ۱ و ۲، ص ۳۶۷) از آنچه بیان شد، می‌توان دریافت که خلیفه یعنی کسی که جای شخص دیگری می‌نشیند و با توجه به معانی لغوی می‌تواند دو کاربرد برای خلافت در نظر گرفت که عبارت‌اند از:

الف) مستخلف پس از مستخلف عنه جانشین او شود و دیگر مستخلف عنه قدرت و سلطنتی نداشته باشد.

ب) مستخلف عنه، خلیفه را در مکان یا در عمل جانشین خود قرار دهد و حق سرپرستی و سلطنت برای «مستخلف عنه» باقی است و اگر کوتاهی از خلیفه سر بزند یا کارآیی خود را از دست دهد، مستخلف عنه می‌تواند خلیفه را عزل نماید. از این دو معنا، قسم اول در خلافت الهی مورد بحث نیست، چون معنای

نخست با توحید افعالی خداوند ناسازگار است و چون ولایت بر هستی و آفرینش حدوثا و بقائاً از آن خداست هیچ کس حتی به عنوان خلیفه نمی‌تواند این ولایت را از او سلب یا با او شریک شود.

ب: مفهوم خلافت در قرآن و روایات

اما در قرآن کریم، خلافت دو کاربرد متمایز دارد:

۱. خلافت، صرفاً در معنای لغوی به کار رفته است.

۲. خلافت، با عنایت به مزیت و تشریف خاص استعمال گردیده است.

در قسم نخست، گاه خلافت درباره انسان‌ها کاربرد یافته است؛ مانند آیات شریفه «پس جانشین آن مردم خداپرست، قومی شدند که نماز را ضایع کرده و شهوت‌های نفس را پیروی کردند» (مریم، ۵۹).^۱ «پس از آنکه پیشینیانشان در گذشته اخلاف و بازماندگان‌شان وارث کتاب آسمانی شدند» (اعراف، ۱۶۹).^۲

خلافت در این دو آیه، در معنای لغوی به کار رفته است و بدین معناست که گروهی از مردم که نافرمانی از حق نمودند از بین رفتند و گروهی دیگر جانشین آنان شدند.

و گاه، خلافت درباره غیر انسان‌ها به کار می‌رود: مانند آیه شریفه «و او همان کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای کسی که بخواهد متذکر شود یا شکرگزاری کند» (فرقان، ۶۲).^۳

اما قسم دوم، خلافتی که با عنایت خاص به کار رفته است، سه مرتبه دارد.

مرتبه نخست: استخلاف و جانشینی نوع انسانی از سوی خداوند است که خداوند می‌فرماید: «و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید به یقین پروردگار تو سریع

۱. فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا.

۲. فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ.

۳. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا.

العقاب و آمرزنده مهربان است» (انعام، ۱۶۵).^۱ «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد» (بقره، ۳۰)^۲

مرتبه دوم: استخلاف قوم یا جماعت بشری معینی برای اقوام و جماعات بشری قبل از خود با نظر و عنایت الهی است. آیات شریفه زیر، به این نوع خلافت اشاره دارد: «پروردگارت بی نیاز و مهربان است اگر بخواهد، همه شما را می برد سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد» (انعام، ۱۳۳).^۳ «سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید» (یونس، ۱۴).^۴ «هر گاه سربچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود» (محمد، ۳۸).^۵

و همچنین آیات شریفه متعددی مصادیقی از این گونه خلافت را ذکر می نماید: «اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم (یونس، ۷۳).^۶ «و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد» (اعراف، ۶۹).^۷ و نسبت به افرادی که ثابت بر دین حق الهی اند، چنین وعده می دهد: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید» (نور، ۵۵).^۸

مرتبه سوم: استخلاف قائد و رهبری ربانی و خدایی که از بقیه قومش و سایر افراد بشری ممتاز و ترجیح داده شده؛ و خلافت الهی متوجه وی گردیده است. جانشینی که از سوی او فساد در زمین و

۱. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.

۲. وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

۳. وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ يُسْتَخْلَفَ مِنْ بَعدِكُمْ مَا يَشَاءُ.

۴. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

۵. إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.

۶. فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكَ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ.

۷. اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعدِ قَوْمِ نُوحٍ.

۸. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ.

خونریزی رخ نخواهد داد. خداوند متعال در شأن حضرت داود علیه السلام می‌فرماید: «ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن» (ص ۲۶ / ۱).
از میان این سه سطح خلافت، معمولاً کاربرد سوم در میان مسلمین مشهورتر است و خلافت وصف است برای حکومت‌هایی که نبی الهی جانشین خداوند برای اداره جامعه است.

مفهوم شناسی امامت

الف) امامت در لغت

امام به کسر الف، بر وزن فعال به معنای کسی است که مورد پیروی است و یا طریق و راه (طریحی، ۱۳۶۶ ج ۶، ص ۱۰). هر کس یا چیزی که در کارها به او اقتدا شود ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵۷). امام عالمی که به او اقتدا می‌شود و یا امام کسی است که در نماز به او اقتدا می‌شود (فیومی، بی تا، ص ۲۳).^۲ همچنین رهبری عمومی (ریاسة العامة) و رهبری مسلمانان (ریاسة المسلمین)، دو معنایی است که برخی از لغت‌شناسان، برای واژه امامت بیان کرده‌اند (افرام البستانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۷).

ب) امامت در اصطلاح قرآنی

در قرآن، امام در معانی متعدد به کار رفته است و اصولاً با معنای لغوی آن هماهنگ است. واژه امام در قرآن هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار رفته است.
در آیات شریفه ذیل، امام به صورت مفرد به کار رفته است.
«ما از آن‌ها انتقام گرفتیم و این دو قوم لوط و ایکه سر راه شما آشکار است» (حجر، ۷۹). «همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای برشمرده‌ایم» (یس، ۱۲).^۳ کتاب موسی پیشوا و رحمت بود» (هود، ۱۷)^۱ «خداوند

۱. یا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى.

۲. الامام العالم المقتدی به والامام، من یؤتم به فی الصلوة،

۳. وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» (بقره، ۱۲۴).^۲ «و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه‌های تورات است در حالی که به زبان عربی فصیح و گویاست تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد» (احقاف، ۱۲)^۳ «و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گرداند» (فرقان / ۷۴).^۴ «به یاد آورید روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم» (اسراء، ۷۱)^۵

و در آیات دیگری، امام به صورت جمع به کار رفته است مانند: «با پیشوایان کفر پیکار کنید» (توبه، ۱۲)^۶ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند» (انبیاء، ۷۳).^۷ «مستضعفان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دادیم» (قصص، ۵).^۸ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند» (قصص، ۴۱)^۹ «از آنان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند» (سجده، ۲۴)^{۱۰}

شباهت‌های مقام امامت و خلافت

با توجه به معنای امامت و خلافت، در برخی موارد شباهت‌هایی دارند که عبارت‌اند از:

۱. جعل الهی در خلافت و امامت

۱. كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً.
۲. قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
۳. وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَزِيزٍ لِّنَذِرِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ
۴. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.
۵. يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ.
۶. فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ.
۷. وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا.
۸. وَاجْعَلْهُمْ أَمَّةً وَ نَجْعَلْهُمْ الْوَارِثِينَ
۹. وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ.
۱۰. وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ أَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا.

آیات قرآن خلافت را به جعل الهی می‌داند. از جمله: «ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن» (ص / ۲۶).^۱

همچنین امامت که یکی از مناصب مهم الهی می‌باشد، مشروعیت آن به جعل و تشریع الهی است و لذا خداوند واژه جعل را برای امامت به کار برده است «به خاطر آوردی هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهده این آزمایشات برآمد خداوند به او فرمود من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ابراهیم عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام‌اند» (بقره، ۱۲۴)^۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند. «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم» (قصص، ۵)^۳ «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند» (سجده، ۲۴)^۴

علاوه بر آیات، روایات نیز مؤید این سخن است که امامت نیاز به جعل الهی دارد، به عنوان نمونه: امام رضا می‌فرماید: «آیا فکر کردید که قدر و جایگاه امامت در امت را می‌دانید و آیا فکر کرده‌اید در امامت اختیار امت دخیل است به‌درستی که امامت قدر و منزلتی بزرگ دارد و شأنی عظیم و مکانی بلند مرتبه، بنابراین هم در تعیین امام و هم در انتصاب خلیفه، راهی جز انتصاب الهی وجود ندارد و امامت و خلافت الهی فقط با جعل خداوند معنا و مشروعیت می‌یابد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۲۱)^۵

۱. یا داوود! جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.

۲. وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

۳. وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

۴. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.

۵. هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأَمَّةِ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَانِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

۲. علم خلیفه و امام

قبل از ورود به بحث علم، شاید این سؤال به ذهن آید که با توجه به مبنای مورد بحث در این رساله که خلافت الهی تشکیکی است، این صفت مربوط به کدام یک از مراحل است و آیا همه مراحل خلافت الهی دارای علم‌اند و یا این صفات را فقط برخی از مراحل دارا می‌باشند؟

در پاسخ باید گفت که علم، سرچشمه منصب خلافت است و خلیفه الهی به میزان بهره‌مندی از علم، خلافت او شکل می‌گیرد، فعلیت می‌پذیرد و توسعه می‌یابد.

به عبارت دیگر: منصب خلافت با علم پیوند وثیق یافته است؛ و خلافت مقوله‌ای تشکیکی است و فاصله‌ای از قوه محض تا فعلیت محض را در می‌نوردد و این فاصله، با علم پیموده می‌شود و به هر میزان که دانش انسانی گسترده‌تر گردد، خلافت الهی فعلیت می‌یابد و ارتقا پیدا می‌کند.

در اینکه منظور از علم حضرت آدم علیه السلام به اسماء چیست، مفسران نظریات گوناگونی دارند (طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۰).

علامه طباطبایی می‌فرمایند: «جمله (علم آدم الاسماء) اشعار دارد بر اینکه اسماء نامبرده و یا مسماهای آنها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت علم به آنها غیر آن نحوه علمی است که ما با اسماء موجودات داریم» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۷)

آیت‌الله مکارم می‌فرماید «مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نام‌های بدون معنا به آدم نبوده است چرا که این افتخاری محسوب نمی‌شده است بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۷۶).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که از حضرت پیرامون این آیه سؤال شد و حضرت فرمود: «منظور زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها می‌باشد سپس امام ۷ به فرش که زیر پایشان پهن بود نظر افکندند و فرمودند حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۷۶، به نقل از تفسیر مجمع البیان).

ملاصدرا می‌گوید: «همه حقایق عالم از اسماء الله است و معنای آموزش اسماء به آدم این است که خداوند احوال و آثار همه اجناسی را که خداوند آفریده، به آدم ارائه داده و او را از آنها آگاه کرده است» (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲ ص ۳۲۰)

میبدی می‌گوید: «اهل اشارت گفته‌اند مقتضی عموم آن است که خداوند نام‌های آفریدگار و آفریدگان را به آدم آموخت و آدم با دانستن نام‌های آفریدگان بر فرشتگان برتری یافت و آگاهی او از نام‌های آفریدگار سری میان وی و حق بود که فرشتگان نمی‌دانستند سپس ثمره آگاهی از نام آفریده در حق آدم این بود که مسجود فرشتگان شد و ثمره علم به نام‌های آفریدگار آن بود که به مشاهده حق رسید و کلام حق را شنید.» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱ ص ۱۳۷)

و در آیه دیگر، از علم خلیفه خداوند چنین یاد شده است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ انسان را آفرید و به او بیان را آموخت.

مفسران ذیل آیه شریفه می‌گویند: منظور از آیه شریفه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و تعلیم اسماء الهی بر او می‌باشد.

ابن عباس وقتاده گفته‌اند معنای آیه شریفه این است که خداوند اسماء همه اشیاء و همه لغات را به آدم آموخت به گونه‌ای که حضرت آدم به هفتاد هزار لغت تکلم می‌نمود که برترین آن لغات عربی بود و گفته شده انسان اسم جنس است و از این اسم جنس همه مردم اراده شده است و اینکه خداوند می‌فرماید (بیان را به انسان آموخت) یعنی نحوه سخن گفتن و نوشتن و خط را بر طبق معیارهای صحیح که همان علم و فهم درست باشد به او آموخت.

با توجه به مطالب فوق، معلوم می‌شود خلیفه الهی، باید از علم گسترده‌ای برخوردار باشد.

از سوی دیگر امامان نیز مسئولیت خطیر هدایت مردم به سمت سعادت و کمال و نیز مدیریت جوامع انسانی را بر عهده دارند و لذا باید از دانش گسترده‌ای برخوردار باشند تا بتوانند این مسئولیت را به‌خوبی به انجام برسانند و علاوه باید علم آنان از خطا و شک مصون باشد تا مردم بتوانند به آنان اعتماد کنند و هدایت ایشان را بپذیرند و در حاکمیت امامان به اهداف مادی و معنوی خویش برسند.

از این رو خداوند طالوت را با برتری در دانش و نیروی فراوان برای حاکمیت بنی اسرائیل برگزید. «و پیامبرشان به آن‌ها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث کرده است». گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است» (بقره، ۲۴۷).^۱

و هم‌چنین خداوند اولوالأمر را مرجع علمی مسلمانان در تشخیص حق و باطل معرفی می‌نماید و به آنان فرمان می‌دهد تا در هنگام دریافت گزارش‌ها به اولوالأمر به عنوان صاحبان آگاهی و علم مراجعه کنند. «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آن‌ها برسد، (بدون تحقیق،) آن را شایع می‌سازند در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد» (نساء، ۸۳).^۲

علامه طباطبائی می‌فرماید «کلمه اولی الامر در جمله: وِإِلَىٰ أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ، مراد از آنان همان اولی الامر در جمله: أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵ ص ۲۲).
اطاعت از اولوالأمر واجب است همان‌طور که اطاعت از رسول بر مردم واجب بود این سخن بدین معناست که اولی الامر افرادی هستند که چون گفتارشان به کتاب خدا و سنت برگشت می‌کند، بر شما واجب است که از آنان اطاعت نمایید چنان‌که از خدا و رسول باید اطاعت نمود.
چنین افرادی که سخن آنان مانند خدا و رسول خدا است جز ائمه معصومین نیستند. چه اینکه غیر ایشان، تمامی سخنان و رفتارشان به خدا و سنت رسول باز نمی‌گردد.

بنابراین امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید «منظور از اولی الامر معصومان هستند» (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۲۳).

۱. وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
۲. وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَثْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

در حدیث دیگری جابر از پیامبر اسلام (صلی الله) پرسید: در آیه شریفه که اطاعت اولی الامر با اطاعت خدا و رسولش مقرون شده است، منظور از اولوالامر چه کسانی هستند؟ پیامبر (صلی الله) پاسخ می‌دهند که مراد از آن، ائمه: هستند. (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۹۹).

روایات متعدد دیگری که در ذیل آیات شریفه فوق وارد شده است و منظور از اولی الامر را مشخص نموده که اهل بیت پیامبر (صلی الله) هستند. (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۰۲ - ۴۹۹).
بنابراین اولوالامر افرادی هستند که علم خود را از مبدأ هستی که خداوند باشد می‌گیرند و عالم به همه حقایق هستی هستند.

همین‌طور می‌توان به آیات شریفه‌ای استدلال کرد که خداوند به مؤمنین دستور می‌دهد در مشکلات و مسائل علمی به اهل ذکر مراجعه نمایند.

«و پیش از تو، جز مردانی که به آن‌ها وحی می‌کردیم، نفرستادیم، اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است» (نحل، ۴۳).^۱
اهل ذکر چه کسانی هستند؟

محمد بن مسلم می‌گوید: «درباره آیه (فاستلوا اهل الذکر) از امام صادق علیه السلام پرسیدم که منظور چه کسانی هستند حضرت فرمودند: منظور از ذکر قرآن است و اهل ذکر اهل بیت پیامبر هستند که روز قیامت درباره آن‌ها مردم مورد سؤال واقع می‌شوند (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳ ص ۵۵).

عن ابی جعفر علیه السلام «درباره آیه (فاستلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون) از قول پیامبر اسلام می‌فرمایند که حضرتش فرمود: ذکر من هستم و اهل ذکر ائمه: هستند» (همان، ج ۳، ص ۵۶).

امام صادق

«و شاء می‌گوید از امام رضا (علیه السلام) نسبت به آیه اهل ذکر پرسیدم حضرت فرمودند ما اهل ذکر هستیم و مردم نسبت به ما مورد سؤال واقع می‌شوند و شاء پرسید یعنی از مردم درباره شما سؤال می‌شود حضرت فرمودند جمله حقی بر زبان جاری کردی» (همان، ج ۳، ص ۵۶)

۱. و ما ارسلناک من قبلک الا رجلاً نوحی الیه فاستلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون

از روایات فوق معلوم می‌شود که منظور از اهل ذکر امامان معصوم هستند.

همچنین در قرآن کریم تعبیراتی از قبیل ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران، ۷) و یا تعبیر «و من عنده علم الكتاب» (رعد، ۴۳) و یا کسانی که به آنان علم داده شده است «الذین اوتوا العلم» (عنکبوت، ۴۹) ذکر شده است که با مراجعه به روایات در می‌یابیم که منظور امامان و اهل بیت پیامبر هستند.

همچنین در روایات نیز برای علم امام جایگاه بسیار والایی در نظر گرفته شده است به گونه‌ای که حضرت علی علیه السلام در وصف علم امامان می‌فرمایند «آنان مایه حیات علم و مرگ جهل می‌باشند حلم و بردباری‌شان از میزان علمشان حکایت می‌کند و سکوت‌های به موقعشان از توأم بودن حکمت با منطق آنها خبر می‌دهد» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۸۵؛ کلینی، ۱۳۶۵، ح ۸، ص ۳۸۹، مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۲۶۶).

۳. دوری خلیفه و امام از گناه

در خلافت الهی یادآور شدیم که خلیفه الهی نمی‌تواند غوطه‌ور در گناه باشد و الا سنخیتی بین خلیفه و مستخلف عنه وجود نخواهد داشت. خلیفه الهی کسی است که در مأموریت خویش مظهري برای مستخلف عنه است؛ و به هر میزان که انسان بتواند آن را در خویش محقق کند، خلافت الهی را تحقق بخشیده است. این مطلب مستفاد از آیات شریفه است: انی جاعل فی الارض خلیفه (بقره، ۳۰) و ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَكَاتَّبِعِ الْهُدَى﴾ (ص، ۲۶).

در آیه نخست، مستخلف عنه خدا است و طبیعی است که خلیفه الهی باید مرآت مستخلف عنه خود باشد، همچنین در آیه شریفه دوم، نشانه خلافت الهی حق مدار بودن و عدم پیروی از هوی نفس است و در غیر این صورت هیچ بهره‌ای از خلافت الهی نخواهد داشت بنابراین با توجه به اینکه خداوند حضرت داود را برای خلافت خویش در زمین جعل نمود معلوم می‌شود که حضرت داود از لغزش‌ها و خطاها مصون بوده است.

آیات شریفه دیگری از قرآن کریم، فضائلی را برای حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام برمی‌شمرد که همگی دالّ بر چنان جایگاهی برای حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

۱. دمیده شدن روح خدا در حضرت آدم، پس چون آن (عنصر) را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید. (حجر، ۲۹)^۱

۲. آفریده شدن به دست خدا. خدا به شیطان فرمود ای ابلیس تو را چه مانع شد که به موجودی (با قدر و شرافت) که من به دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده کنی (ص، ۳۸-۷۵)^۲

۳. مسجود ملائکه شدن. بر آدم سجده کنید (بقره، ۳۴، اعراف، ۱۱، اسراء، ۶۱، کهف، ۵۰)^۳

۴. برگزیده خدا بودن (آل عمران، ۳۳)^۴

۵. نخستین خلیفه خدا در روی زمین بودن (بقره، ۳۰)^۵

۶. نخستین آورنده دین و شریعت (طه، ۱۲۳)^۶

۷. آموزگار فرشتگان بودن (بقره / ۳۳)^۷

علامه طباطبایی می‌فرمایند: از فضائل آدم عَلَيْهِ السَّلَام دمیده شدن روح خدا در اوست که دلیل کرامت و شرافت به شمار می‌رود و همین امر باعث شد تا ملائکه به سجده بر وی فرمان داده شوند چون این روح حامل تمام فضیلت‌ها بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۵)

ملاصدرا درباره‌شان و منزلت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید مقام خلیفه‌الله بودن حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، مقام مسجودیتش برای ملائکه، تعلق روح به بدنش در عالم آسمان بعد از عالم اسماء به واسطه لطیفه حیوانی که

۱. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.

۲. وَ قَالَ يَا ابْلِيسَ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ.

۳. اسجدوا لآدم.

۴. وَ اِنَّ اِلَهَ اِسْطَفٰى اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ

۵. اِنِّى جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَهٗ

۶. قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَلِمًا يٰٓاٰتِيْنٰكُمْ مِّنِّىْ هٰذِى فَمَنْ اَتَّبَعَ هٰذٰى فَلَا يَضِلُّ وَّلَا يَشْقٰى.

۷. قَالَ يٰٓاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ

بین روح عقلانی و بدن ظلمانی واسطه شد و هبوط او به عالم زمین و تعلقش به بدن کثیف ظلمانی که مرکب از اضداد است نشان از شأن و منزلت آدم ۷ دارد. (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۸۰)

با توجه به فضائل و ویژگی‌های فوق، فاصله آدم از گناه به‌طور خاص اثبات می‌شود و به‌طور عام این آیات شامل همه خلیفه‌های بالفعل الهی می‌شود.

همچنین آیات شریفه قرآن بر عصمت امام و فاصله او از گناه و لغزش دلالت صریح دارد «خدا به او گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزینم ابراهیم عرض کرد به فرزندان من چه؟ فرمود عهد من به مردم ستمکار نخواهد رسید» (بقره، ۱۲۴)^۱

مفسرین با استناد به آیه فوق، عصمت را برای امام لازم می‌دانند و لزوم عصمت را این گونه تبیین می‌کنند که امام مقتدا و رهبر است و اقتدای به او واجب است و اگر امام معصیت کند، بر آدمیان نیز از باب لزوم اطاعت از امام، معصیت واجب خواهد بود و این امر محال است زیرا معصیت ممنوع است و جمع فعل و ترک غیرممکن است لذا عصمت واجب است تا این محذور پیش نیاید. (فخررازی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۶-۳۷؛ شفایی، ۱۳۵۷، ص ۱۳-۱۳۶).

و با توجه به واژه ظالم، معلوم می‌شود که حتی اگر یک لحظه هم کسی مرتکب معصیتی شود داخل در ظلم شده است و طبیعتاً معصوم نخواهد بود.

علامه طباطبایی می‌گوید: به‌درستی که مراد به ظالمین در قول خداوند متعال کسی است که ظلمی از او صادر شود هر چند آن‌کس، یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد. حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه در همه عمرش باشد و چه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۴)

در این آیه شریفه، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) (نساء، ۴) اطاعت از اولوالأمر در ردیف اطاعت پیامبر و اطاعت پیامبر در ردیف اطاعت خدای سبحان قرار گرفته است و

۱. قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

چون اطاعت خدا به صورت مطلق واجب است، بنابراین اطاعت پیامبر و اولوالأمر نیز به طور مطلق واجب است و لازمه وجوب اطاعت مطلق، عصمت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۸۹-۳۹۸).

مؤلف کنزالفوائد می‌گوید: به درستی که امام اسوه است در امور دنیا و دین و تبعیت از او را خداوند واجب دانسته است بنابراین واجب است که جایز ندانیم خطا و گمراهی را بر او و الا لازم می‌آید که خدا امر کرده باشد ما را به تبعیت از کسی که معصیت‌کار است. (کراجکی، ۱۴۱۰، ص ۱۶۱).

علاوه بر آیات قرآن، روایات نیز بر عصمت امامان: دلالت دارد که ذیلاً به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

امام رضا ۷ در مقام بیان اوصاف امام می‌فرماید: امام از گناهان، پاک و از عیوب مبرا است... و امامان معصوم هستند، خداوند آن‌ها را تأیید نموده و به ایشان توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پا بر جا نگه می‌دارد و از خطا و لغزش در امان می‌باشند. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۳)

دلایل عقلی بر عصمت ائمه:

برای عصمت امامان، دلایل متعدد عقلی بیان شده است که تنها به دو دلیل اشاره می‌نمایم، گرچه اندیشمندان شیعه در اثبات عصمت امامان دلایل گوناگونی ارائه نموده‌اند. (حلی، بی تا، ص ۱۸۴؛ حلی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۵)

۱. اگر امام مانند سایر افراد بشر معصوم نباشد، چه بسا ممکن است که در اثر نداشتن عصمت، خطا و اشتباهی در دین و اجزاء احکام آن مرتکب شود یا در فهم مطلبی، ناتوان باشد و از خود چیزی به دین ببندد و به خدا نسبت دهد یا چیزی را که خداوند او را مأمور به ابلاغش کرده ترک کند و به مردم نرساند و یا در حکمی به واسطه هواهای نفسانی یا امور دنیایی بر خلاف عدالت رفتار کند در این صورت اطمینان مردم از او سلب می‌شود. بنابراین، فلسفه وجود امام اقتضا می‌کند که رهبر و امام امت باید فردی باشد که امتیازی بر دیگران داشته و هیچ‌گاه به سراغ آلودگی و گناه نرود و هرگز اشتباه و خطایی برایش پیش نیاید.

۲. وجوب اطاعت مطلق از امام مقتضی عصمت او است: طبق دستور خداوند اطاعت از امام ۷ واجب است، اگر امام معصوم نباشد اجتماع نقیضین لازم می‌آید. با این توضیح که وقتی مردم امام را آلوده به گناه می‌بینند، از جهت این که گناهکارند نباید از آن‌ها تبعیت کنند و از طرفی چون امام بوده اطاعت و تبعیت از

او واجب است. در نتیجه بین دو امر حد ناقض (واجب و حرام) دچار خواهد شد؛ و انجام دو امر ناقض در آن واحد محال است پس به ناچار باید امام معصوم باشد. (شفایی، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶-۱۳۵؛ بقره، ۱۲۴)

۴. مرجعیت علمی خلیفه و امام

قرآن بعد از آنکه جریان تعلیم اسماء به حضرت آدم را تبیین می‌نماید، این نکته را متذکر می‌شود که خداوند به حضرت آدم دستور داد، ملائکه را از اسماء آگاه ساز و به تعبیری آدم معلم فرشتگان شد و آنان را نسبت به اسماء آگاه ساخت یعنی ملائکه از اسماء اطلاعی نداشتند و حضرت آدم آنان را از آن باخبر ساخت و در نتیجه مرجعیت علمی خلیفه الهی یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را اثبات می‌نماید.

«گفت آدم فرشتگان را به حقایق این اسم‌ها آگاه کن و چون آدم آگاهشان ساخت خدا به ملائکه فرمود نگفتم به شما که من می‌دانم غیب آسمان‌ها و زمین را و آنچه آشکار یا نهان می‌دانم». (بقره، ۳۳)^۱

هم‌چنین در مورد مرجعیت علمی امامان در قرآن کریم، چنین آمده است. ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. (انبیاء، ۷)^۲

آیه شریفه فوق مؤید این نکته است که در مشکلات علمی خود باید به اهل ذکر مراجعه کرد و سابقاً اشاره شد که منظور از اهل ذکر در قرآن کریم، ائمه معصومین هستند، بنابراین کسی که مقام امامت الهی را دارا باشد مرجع علمی مردم در مشکلات خواهد بود و مردم باید در مسائل علمی خود به آن‌ها مراجعه نمایند.

علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: آیه شریفه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (ارشاد به حکم عقل است که عقل، عقلاً را ملزم می‌کند به اینکه اگر در فنی جاهل بودند به عالم آن فن رجوع کنند، بدون اینکه حکم خود را به طایفه معین اختصاص داده باشد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۶۲)

۱. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَغْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

۲. وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

از طرفی، با توجه به اینکه علوم ائمه نشأت گرفته از دانش بی‌پایان الهی است و نقص و خطایی در آن راه ندارد، ائمه: ما را توصیه نموده‌اند که علم خالی از شوائب و اوهام را از آن‌ها دریافت نماییم که روایات متعددی بر این موضوع دلالت دارد.

۱. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: به شرق و غرب بروید هیچ دانش صحیح نخواهید یافت مگر آن‌که از نزد ما خاندان بیرون آمده باشد. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۹۹)

۲. امام صادق می‌فرماید: هر گاه در پی دانش صحیح بودی آن را از اهل بیت فراگیر. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۱۵۸)

۳. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: ماییم آنان‌که علم به کتاب خدا و بیان آنچه در آن است نزد ماست هیچ‌یک از بندگان خدا دانستنی‌ها و داشته‌های ما را ندارد چرا که ما رازداران خداوندیم. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۲)

۴- در زیارات آمده است: خداوند علوم و معارف اسلامی را به سبب ولایت‌پذیری شما به ما آموخته است. (ابن بابویه، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۱۶؛ ابن مشهدی، ۱۴۱۹، ص ۵۳۳)

بنابراین مرجعیت علمی امامان بدین معناست که امامان پیشوایان دینی امت می‌باشند و معدن علوم و اسرار نبوی نزد ایشان موروث بوده و هر مسلمانی موظف است که جایگاه رفیع آنان را باور داشته باشد و در دین به ایشان رجوع و اصول و فروع و سلوک خود را از آنان فراگیرد.

نتیجه

در این نوشتار در پی شباهت‌های امامت و خلافت الهی بودیم برای این مهم ابتدا اقسام امامت در قرآن و لغت بررسی قرار گرفت و سپس ارتباط آن با امامت الهی تبیین گردید شباهت‌های امام و خلیفه الهی که عبارتند از (جعل الهی، علم فراعادی امام و خلیفه الهی، عصمت امام و خلیفه، مرجعیت علمی خلیفه و امام) مطرح و در هر قسمت برای اثبات این وجه شباهت‌های، آیات و روایاتی به عنوان موید ذکر گردید. همچنین مصادیق، نسبتی که میان امامت و خلافت الهی به لحاظ منطقی برقرار می‌باشد نسبت عموم و

خصوص مطلق است یعنی هر امامی خلیفه الهی است اما هر خلیفه‌ای امام نیست لذا دائره خلافت از امامت گسترده تر است.

منابع

۱. ابن المنظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار صاد.
۲. ابن شهر آشوب، مشیر الدین ابی عبدالله محمد بن علی. (۱۳۷۶ هـ ش). *مناقب ال ابی طالب*، نجف اشرف: مکتبه الحیدریه.
۳. ابن مشهدی، محمد بن جعفر. (۱۴۱۹ هـ ق). *المزار الکبیر*، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۶ هـ ق). *من لا یحضر الفقیه*، قم: نشر دفتر انتشارات اسلامی.
۵. فراهیدی، عبدالرحمن خلیل بن احمد. (۱۴۰۸ هـ ق). *العین*، بیروت: بی جا.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*، محقق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۷. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰ هـ ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: نگاه.
۸. سیاح، احمد. (۱۳۳۰ هـ ق). *فرهنگ جامع عربی فارسی مصور*، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلام.
۹. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۰). *تفسیر تسنیم*، قم: اسراء.
۱۰. افرام البستانی، فواد. (۱۳۸۱ هـ ش). *المعجم الوسیط*، ترجمه بندر ریگی، محمد، قم: انتشارات اسلامی.
۱۱. طریحی، فخرالدین. (۱۳۶۶). *مجمع البحرین*، تحقیق و تصحیح سید احمد، حسینی، ج ۶، چاپ دوم، تهران: مکتبه المرتضویه.
۱۲. الفیومی، احمد بن محمد بن المقرئ الفیومی. (بی‌تا). *مصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی*، چاپ سوم، مؤسسه دارالهجره.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۱ هـ ق). *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ ه.ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ ه.ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ ه.ق). *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفاء.
۱۷. رشید الدین میبدی، احمد بن ابی سعد. (۱۳۷۱ ش). *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۸. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، قم: انتشارات بیدار.
۱۹. عروسی حویزی، علی بن جمعه. (۱۴۱۵ ه.ق). *تفسیر نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ ه.ش). *اصول کافی*، تهران: دارالکتب الاسلامی.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی. (۱۴۰۹ ه.ق). *وسائل الشیعه*، قم: موسسه ال بیت.
۲۲. رازی، فخرالدین محمد بن عمرو التمیمی. (۱۴۲۱ ه.ق). *تفسیر الکبیر او مفاتیح الغیب*، بیروت: ناشر داراحیاء التراث العربی.
۲۳. شقایب، محسن. (۱۳۵۷). *شئون ولایت ایران*، چاپ اول، بیجا.
۲۴. کراجکی، ابوالفتح. (۱۴۱۰ ه.ق). *کنز الفوائد*، قم: انتشارات دار الزخائر.
۲۵. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف. (بیتا) *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق آیت الله حسن زاده املی.
۲۶. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف. (۱۴۰۹ ه.ق). *الالفین فی امامه مولانا امیرالمومنین*، چاپ دوم، قم: انتشارات دار الهجره.

نقش عامل حسد در غضب خلافت امیر المومنین علیه السلام

مجتبی شیدائی^۱

سید حامد باقری^۲

چکیده

حسد از خصائص نفسانی است که در طول تاریخ عامل بسیاری از جنایات و تحولات اجتماعی بوده است. فضائل حضرت علی (ع) بر کسی پوشیده نیست و همین زمینه حسادت بعضی از صحابه را نسبت به ایشان فراهم آورد. مسئله اصلی این است آیا حسد از عوامل تأثیرگذار در غضب خلافت وی بوده است؟ طبق آنچه در برخی از منابع اهل سنت و نیز کتاب شریف «نهج البلاغه» نقل شده است یکی از علل مهم روی گردانی صحابه از علی علیه السلام در امر خلافت، حسادتی بود که وجود آنها را فراگرفته بود آنها نمی توانستند تحمل کنند که علی علیه السلام فضیلت خلافت مسلمین را نیز به عهده گیرد.

کلیدواژه

حسد، فضائل، حضرت علی، خلافت، غضب.

۱. فارغ التحصیل رشته کلام اسلامی، مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول).

۲. دانش پژوه سطح چهار کلام اسلامی، مدرسه علمیه عالی نواب، s.hamedbaqeri@gmail.com